

کَلِيلَه وَ دِمْنَه

ابوالمعالي نصرالله مُنشي

مصحح: مجتبیٰ مینوی

ویراستار: عزیزالله علیزاده

عنوان قراردادی	کلیله و دمنه
عنوان و نام پدیدآور	کلیله و دمنه / ابوالمعالی نصرالله منشی؛
مشخصات نشر	تهران: فردوس، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	۳۸۴ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۳۲-۰۴۶۷-۹
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	واژه نامه.
یادداشت	نمایه.
موضوع	نثر فارسی -- قرن ۶ ق.
موضوع	نثر فارسی -- قرن ۶ ق -- آزمون ها و تمرین ها
موضوع	آزمون دوره های تحصیلات تکمیلی -- ایران
شناسه افزوده	نصرالله منشی بن محمد، قرن ۶ ق، مترجم
شناسه افزوده	مینوی، مجتبی، ۱۲۸۲-۱۳۵۵، مصحح
شناسه افزوده	علیزاده، عزیزالله، ۱۳۵۰ -، ویراستار
رده بندی کنگره	PIR: ۱۳۹۰۵۰۹۲۹ ت
رده بندی دیویی	۸ / ۸ / ۳۲
شماره کتابشناسی ملی	۲۴۲۵۷۱۲
تاریخ درخواست	۱۳۹۰/۰۵/۰۵
تاریخ پاسخگویی	۱۳۹۰/۰۵/۰۸
کد پیگیری	۲۴۲۴۴۶۹



انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه - کوچه میترا - شماره ۷ - تلفن: ۶۶۴۹۵۷۷۹-۶۶۴۱۸۸۴۹

کلیله و دمنه

ابوالمعالی نصرالله منشی

مصحح: مجتبی مینوی

ویراستار: عزیزالله علیزاده

ناظر فنی چاپ: زهرا یاسینیان

چاپ اول: تهران - ۱۳۹۰

چاپ: دیبا

۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۲۰-۴۶۷-۹

آدرس وبسایت: WWW.ferdospub.com

۹۵۰۰ تومان

٤-٦	کَلِيلَه وَ دِمْنَه
٧-٢٥	ديباچه مترجم
٢٦-٣٢	مُفْتَحَ كِتَابِ بَر تَرْتِيبِ ابْنِ الْمُقَفَّع
٣٣-٣٦	اِبْتَدَآءُ كَلِيلَه وَ دِمْنَه وَ هُوَ مِنْ كَلَامِ بُزْجَمَهْرِ الْبَخْتِكَانِ
٣٦	تَمَمَهْ كُفْتَارِ ابْنِ الْمُقَفَّع
٣٧-٤٥	بَابُ بُزْرُوِيَهْ الطَّيِّبِ
٤٦-٩٠	بَابُ الْأَسَدِ وَ الثَّوْرِ
٩١-١٠٩	بَابُ الْفَخْصِ عَنْ أَهْلِ دِمْنَهْ
١١٠-١٣١	بَابُ الْحَمَامَةِ الْمَطْوَقَةِ وَ الْجُرَذِ وَ الْغُرَابِ وَ السُّلْخَفَاءِ وَ الظَّنِّي
١٣٢-١٦١	بَابُ الْبُومِ وَ الْغُرَابِ
١٦٢-١٧٣	بَابُ الْقِرْدِ وَ السُّلْخَفَاءِ
١٧٤-١٧٧	بَابُ الزَّاهِدِ وَ ابْنِ عِزِّسٍ
١٧٨-١٨٦	بَابُ السَّنُورِ وَ الْجُرَذِ
١٨٧-١٩٨	بَابُ الْمَلِكِ وَ الطَّائِرِ فَزَهْ
١٩٩-٢١٧	بَابُ الْأَسَدِ وَ ابْنِ آوَى
٢١٨-٢٢٢	بَابُ النَّابِلِ وَ الثَّبُوءِ
٢٢٣-٢٢٧	بَابُ الزَّاهِدِ وَ الضَّيْفِ
٢٢٨-٢٥٤	بَابُ الْمَلِكِ وَ الْبَرَاهِمَةِ
٢٥٥-٢٦١	بَابُ الصَّانِعِ وَ السِّيَّاحِ
٢٦٢-٢٦٨	بَابُ ابْنِ الْمَلِكِ وَ أَصْحَابِهِ
٢٦٩-٢٧٢	خاتمه مترجم

٢٧٣-٣٨٤	ضمايم کَلِيلَه وَ دِمْنَه
٢٧٤-٢٧٨	فهرست اعلام: اسامی اشخاص و انساب، اماکن جغرافیایی، کتابها
٢٧٩-٣١٣	لغتنامه
٣١٤-٣٨٤	سؤالات بیست سال کنکور کارشناسی ارشد

به نام خدا

کَلِيلَه و دِمْنَه: مجموعه داستان‌هایی از زبان حیوانات است که در عهد ساسانیان (۶۴۲-۲۲۴ میلادی) از زبان سنسکریت به پهلوی و بعد از حمله اعراب به ایران، توسط ابوالحسن عبدالله بن مقفع^۱ آن را از پهلوی به عربی ترجمه شد. در زبان‌های سنسکریت، پهلوی و دری آن را به نام‌های «کرتکا دمنکا»، «کلیگ و دمنگ» و «کَلِيلَه و دِمْنَه» می‌نامند. به فرمان امیر نصر (۳۳۱-۳۰۱) سومین حاکم سلسله سامانی (۳۸۹-۲۷۹) و تشویق‌های وزیرش ابوالفضل محمد بلعمی (متوفای ۳۳۰)، ابوعبدالله جعفر رودکی (متوفای ۳۲۹) کَلِيلَه و دِمْنَه را در قالب مثنوی به بحر رمل مسدس به نظم کشید که ابیاتی از آن باقیانده است.^۲ ملك الشعراء امیر بهاء‌الدین احمد قانع طوسی نیز که مقارن حمله مغولان یعنی سال‌های ۶۱۸-۶۱۷ در ایران می‌زیست و بعد از آن به قونیه مهاجرت نمود، کَلِيلَه و دِمْنَه را در بحر متقارب به نظم کشیده است. کَلِيلَه و دِمْنَه منشور فارسی دری انشای ابوالمعالی نصرالله منشی^۳ می‌باشد که در سال ۵۳۶ یعنی در دوره سلطنت

۱ - ابوعمر و روزبه (ابومحمد عبدالله) بن هادویه در ۱۰۶ قمری در عراق متولد شد. پدرش اهل فیروزآباد فارس و مأمور مالیه حجاج بن یوسف اموی (۹۵-۷۵) در عراق بود. زردشتی مذهب بود. در آغاز کاتب عیسی بن علی عموی ابوجعفر منصور (۱۵۸-۱۳۶) دومین خلیفه عباسی شد. کتب فارسی را به عربی ترجمه می‌کرد. در ۲۶ سالگی در سال ۱۴۲ با اشاره ابوجعفر منصور عباسی بدست سفیان بن معاویه حاکم بصره به اتهام زندقه، قطعه‌قطعه و قطعاتش در تنور سوزانده شد. آثار: آئین‌نامه، الادب الصغير، الادب الكبير مشهور به الدرّة الیتمیه، ادب الوجیز، التاج و ما تفاعلت به ملوکهم (در سیرت آنوشروان عادل ساسانی)، الصحابة، الیتمیه (در مباحث فلسفی)، خدای‌نامه (شاهنامه، سیرالملوک، سیره ملوک الفرس، تاریخ ملوک الفرس، سیره الفرس)، کتاب مزدک، کَلِيلَه و دِمْنَه، گاه‌نامه.

۲ - بیت اول آن چنین است: هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

۳ - ابوالمعالی نصرالله منشی بن محمد بن عبدالحمید در غزنین متولد شد. اجدادش شیرازی بودند. در جوانی با جمعی از فضلاء غزنین معاشرت داشت. در همان زمان در امور دیوانی، سخت دبیری یافت. معاصر یحیی‌الدوله ابوالمظفر بهرامشاه (۵۴۸-۵۱۱)، تاج‌الدوله ابوالشجاع

بهرامشاه دوازدهمین حاکم سلسله غزنویان (۵۸۲-۳۸۷) به نام همین سلطان و از کتاب ابن مقفع ترجمه شده است. وی چند حکایت ایرانی و اسلامی و امثال و اشعار به فارسی و عربی بر آن افزود. استاد عبدالعظیم قریب (سه‌شنبه ۱۳/۳-۱۳۴۴- مرداد ۱۳۵۸) و استاد مجتبی مینوی (چهارشنبه ۱۱/۶-۱۳۵۵-۱۲۸۲) کَلیْلَه وَ دِمْتَه را تصحیح نموده‌اند. برخی از ادبا از جمله محمدتقی ملک‌الشعراء بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶) در کتاب سبک‌شناسی به بررسی مختصات سبک کَلیْلَه وَ دِمْتَه و ابوالعالی نصرالله منشی پرداخته‌اند. با پردازش این نظرات، برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی آن را می‌توان چنین برشمرد: استعمال «یا»های استمراری و شرطی و تمنایی و غیره در افعال انشایی، آوردن جمله شرطیه به طرز قدیم، استعمال لغات قدیمی، استفاده از ترکیبات تازه فارسی و عربی، استفاده مکرر از جمع‌های مکسر و غیرمکسر، تبدیل مصدرهای قدیم فارسی به عربی، استفاده فراوان از مصدر مرخم، استعمال جمع‌های فارسی بر لغات عربی، استفاده از کنایات غریب، استفاده از انواع صنایع بدیعی و لطایف معنوی و لفظی همچون صنعت موازنه و قرینه‌سازی و موزون‌جات و مترادفات، رعایت موزونی و خوش‌آهنگی عبارات، توصیف و تجسم واقعه، اِطْطاب در سرفصل‌ها و توصیفات ادبی و لفظی، کاربرد حشوهای به حکم رعایت موازنه و سجع و مراعات‌النظیر، کاربرد فراوان جمع و تفریق یا سیاق‌الاعداد، استفاده فراوان از کنایات و استعارات و تشبیهات، احتراز از تکرار جملات، حذف افعال به قرینه، پرهیز از تکرار افعال در آخر جملات با استفاده از معانی مجازی افعال، افکندن افعال به آخر جمله، آغاز جمله با فعل، کاربرد افعال فارسی با پیشوندهای «فرا» و «بر» و «در» و «فراز»، کاربرد افعال التزامی به صیغه اخباری، کاربرد افعال مجهول به همراه واژه «آمدن»، استعمال علامت مفعول «را» به معنای «از» بعد از مضاف‌الیه، استفاده از صنعت سؤال و جواب یا مناظره، کاربرد تصویر و تذهیب.



بعد از تصحیح و نشر آثاری چون «تاریخ جهانگشای جوینی»، «قابوس‌نامه امیر

خسروشاه (۵۴۸-۵۵۵) و سراج‌الدوله ابوالملوک خسرو ملک غزنوی (۵۵۵-۵۸۲) بود. در دوره پادشاهی خسروشاه به دبیری و سپس سمت وزارت رسید. بعدها مورد خشم شاه قرار گرفت و زندانی شد. بر ادب فارسی و عربی تسلط داشت. نویسنده و مترجم شد. در ۶۳۷ قمری مُرد. آثار: مثل السائر، ترجمه کَلیْلَه وَ دِمْتَه (از عربی به فارسی دری به نثر فنی).

عنصر المعالی کیکاوس»، «سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی»، «کیمیای سعادت امام محمد غزالی»، «اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی»، «مرصاد العباد نجم الدین ابوبکر عبدالله رازی»، «تاریخ بیهقی»، «منطق الطیر عطار نیشابوری»، «مخزن الاسرار نظامی گنجوی»، «مرزبان نامه سعدالدین وراوینی»، «حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه سنایی غزنوی»، «چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی»، «گلستان سعدی شیرازی»، «بوستان سعدی شیرازی»، «قصاید و غزلیات سعدی شیرازی»، «نصیحه الملوك امام محمد غزالی»، «اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی»، «سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی»، «دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی»، «تاریخ طبری - بلعمی»، «دیوان اشعار منوچهری دامغانی»، «دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی»، «قصاید و غزلیات خاقانی شروانی»، «آثار الباقیه عن القرون الخالیة ابوریحان بیرونی»، «گریده غزلیات صائب تبریزی» و «هفت باب بابا سیدنای حسن بن صباح» بجا بود تا «کلیله و دمنه» نیز به این مجموعه نفیس اضافه شود.

در چاپ حاضر، نه تنها در متن «کلیله و دمنه» کاهشی صورت نگرفته بلکه چهار مورد ذیل نیز بدان اضافه گردیده است:

۱- ذکر نشانی، اعراب گذاری و ترجمه ۵۹ آیه قرآن، ۳۰۰ بیت و احادیث و عبارات عربی در ۶۷ پاورقی؛

۲- فهرست اعلام شامل اسامی اشخاص، فرق، اماکن جغرافیایی و کتاب‌ها؛

۳- لغت نامه ای شامل ۱۳۰۶ واژه و عبارت مشکل؛

۴- سؤالات بیست سال کنکور کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی (دانشگاه‌های دولتی و آزاد اسلامی) مرتبط همراه با پاسخ، آدرس منبع و توضیح.

در پایان از همه اشخاصی که برای چاپ کتاب حاضر دست طلب یاریم را فشردند، سپاسگزاری می‌شود. در همین راستا از آقای یاسینیان مدیر محترم نشر فردوس و سرکارخانم زهرا یاسینیان به عنوان ناظر فنی چاپ تشکر می‌شود. دست‌مریزاد.

تابستان سوزان ۱۳۹۰

آستانه اشرفیه گیلان

عزیزالله علیزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ^۱

دیباچه مترجم

سپاس و ستایش مر خدای را جَلَّ جَلَّاه^۲ که آثارِ قدرتِ او بر چهرهٔ روز روشن تابان است و انوارِ حکمتِ او در دلِ شبِ تاریک درخشان، بخشاینده‌ای که تاریک‌نویس را سدِّ عصمتِ دوستان کرد، جباری که نیشِ پشه را تیغِ قهرِ دشمنان گردانید، در فطرتِ کاینات به وزیر و مشیر و معونیت و مظاهرَت محتاج نگشت و بدایع ابداع در عالم کون و فساد پدید آورد و آدمیان را به فضیلتِ نطق و مزیتِ عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید و از برای هدایت و ارشادِ رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمتِ جهل و ضلالت برهانند و صحنِ گیتی را به نورِ علم و معرفت آذین بستند و آخرِ ایشان در توبت و اول در رتبت، آسمانِ حق و آفتابِ صدق، شیدانِ مومنین و خاتمِ النبیین و قائِدِ الْفُرُقِ الْفَاحِشِین^۳ ابوالقاسمِ مُحَمَّد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف العربی را صلی الله علیه و علیٰ عترته انظارین^۴ برای عزِّ نبوت و ختم رسالت برگزید و به معجزاتِ ظاهر و دلایل واضح مخصوص گردانید و از جهتِ إلزامِ حُجَّت و اقامتِ بَیِّنَت به رفق و مدارا دعوت فرمود و به اظهارِ آیاتِ مثال داد، تا مُعَانَدَت و تَمَرُّدِ کَفَّارِ ظاهر گشت و خردمندانِ دنیا را معلوم گشت که به دلالاتِ عقلی و معجزاتِ حسی التفات نمی‌نمایند، آنگاه آیاتِ جهادِ بیامد و فرضیتِ مُجَاهَدَت، هم از وجهِ شرع و هم از طریقِ خرد، ثابت شد و تأییدِ آسمانی و ثباتِ عزمِ صاحبِ شریعت بدان پیوست و انصارِ حق را سعادتِ هدایتِ راهِ راست نمود و مددِ توفیقِ جمالِ حالِ ایشان را بیاراست، تاروی به قلعِ کافران آوردند و پشتِ زمین را از خُبثِ شرکِ ایشان پاک گردانیدند و ملَّتِ حَنِیْف را به اَقطار و اَفاقِ جهان برسانیدند و حق را در مرکزِ

۱ - توکلم بر خداست. ۲ - شکوه او بزرگ است!

۳ - سرور پیامبران و آخر انبیاء و پیشوای مردمان سپید پیشانی و بادست و پای سپید.

۴ - درود خدا بر او و خاندان پاکش باد!

خود قرار دادند:

فَخَفَدُوا ثُمَّ خَفَدُوا ثُمَّ خَفَدُوا لَعَنَ يَغْطِي إِذَا كَبَّرَ الْقَزَايَا
وَتَبْلِيغًا نَحْبَاتِي إِلَى مَنْ يَنْتَرِبُ فِي أَنْفَادِيَا وَ أَنْفَادِيَا
سَلَامٌ مُشَوِّقٌ يَهْدِي إِلَيْهِ مِنْ أَلَمِجِ الْكَرَامَةِ وَالْأَصْفَايَا^۱

درود و سلام و تحیت و صلوات ایزدی بر ذاتِ معظم و روح مقدس مصطفی و اصحاب و اتباع و یاران و اشیاغ او باد، درودی که امدادِ آن به امتدادِ روزگار متصل باشد و نسیم آن خالک از کلبه عطار برآرد، إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا.^۲

و چون می‌بایست که این ملت مُخَلَّد ماند و، مُلکِ این اُمت به همه آفاق و اقطارِ زمین برسد و، صدقِ این حدیث که یکی از مُعْجَزَاتِ باقی است جهانیان را معلوم گردد: قَالَ النَّبِيُّ (ص): «ذُوبَتْ لِي الْأَرْضُ فَأَرَيْتُ مُشَارِقَهَا وَ مَقَارِبَهَا وَ سَيَبُلُغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَا ذُوبَ لِي مِنْهَا»^۳، خلفای مصطفی را صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَزْوَاجِهِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ^۴ در امر و نهی و حلّ و عقد دست برگشاد و فرمان مُطلقِ ارزانی داشت و مُطَاعِوْعَتِ ایشان را به طاعتِ خود و رسول مُلحق گردانید، خَبِثَ قَالَ غَزْوَجَلَّ^۵: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۶، که تنفیذِ شرایع دین و اظهارِ شعایرِ حق بی‌سیاستِ ملوکِ دیندار بر روی روزگار مُخَلَّد غانَد و مُدَّتِ آن مقرون به

۱ - می‌ستایم پس می‌ستایم باز می‌ستایم آن کسی را که چون او را شکر کنند افزونی‌ها دهد؛ و درود می‌فرستم به آن کس که بامدادان و شبانگاهان در مدینه است؛ سلام بر آن کسی که آرزومند گشته باشد و هدیه فرستد از مدح‌ها آنچه را گرامی و برگزیده باشد.

۲ - بدرستی که خدا و فرشتگان او درود می‌فرستند بر پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درود دهید بر او و سلام و آفرین کنید سلام و آفرین کردنی. (احزاب: ۵۶)

۳ - پیامبر (ص) فرمود: زمین از برای من درنوردریده و جمع کرده شد، پس مشرق‌ها و مغرب‌های آن به چشم من آورده شد و زود باشد که پادشاهی امت من به تمامی آن جای‌هایی که از برای من درنوردریده شد، برسد. ۴ - درود خدا بر او باد و از آنان راضی باشد!

۵ - از این جهت خدای بزرگ فرمودند.

۶ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید. (نساء: ۵۹)

انتهای عمرِ عالم صورت نیندد و اشارتِ حضرتِ نبوتِ بدین وارد است که: **الْمَلِكُ وَ الْذِيْنُ قَوْمَانُ**^۱. و به حقیقت بیاید شناخت که ملوکِ اسلام سایهٔ آفریدگارند غزائمه^۲ که روی زمین به نورِ عدلِ ایشان جمال گیرد و به هیبت و شکوهِ ایشان آبادانی جهان و تألفِ آهواءِ متعلّق باشد، که به هیچ تأویلِ حلاوتِ عبادت را آن اثر نتواند بود که مهابتِ شمشیر را و اگر این مصلحت بر این سیاحت رعایت نیافتی نظامِ کارها گسسته گشتی و اختلاف کلمه میان اُمت پیدا آمدی و چنان که در طَباعِ مُرکّب است هر کسی به رای خویش در مهابتِ اسلام مُداخَلتِ کردی و اصول شرعی و قوانین دینی مختلّ و مهمل گشتی و عَمَر بن الخطّاب می گوید: **مَا يَزُغُ السُّلْطَانُ أَكْثَرَ مِمَّا يَزُغُ الْقُرْآنُ**^۳، و اقتباسِ این معنی از قرآنِ عظیم است: **تَأْتِمُّمُ أَهْلُ زُهْنَةٍ فِي ضُورِهِمْ مِّنْ أَنَّهُ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ**^۴ زیرا که نادان جز به عاجلِ عذاب از معاصی باز نباشد و کمالِ عظمت و کبریای باری جَلّ جلالته نشناسد:

نزد آن کس جز دانه همخواهست شیر بیشه چو شیرِ گرما بهست

و آن کس که در سایهٔ رایتِ علما آرام گیرد تا به آفتابِ کشف نزدیک افتد به مجرّد معرفتِ آن شکوه و مهابتِ در ضمیر او پیدا آید که آوهامِ نهایتِ آن را درنتواند یافت و حَوَاطِرِ به کُنهِ آن نتواند رسید. **قوله تعالى: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْفَلَمُؤَاءُ**^۵ به حکمِ این مُقدّمات روشن می گردد که دین بی مُلکِ ضایع است و مُلک بی دین باطل و خدای می گوید **تَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ عَمَّتْ نِعْمَاؤُهُ**^۶: **قَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ**^۷ نظمِ این آیت پیش از استنباط و رَویتِ چون متباعدی می نماید، که کتاب و ترازو و آهن به یکدیگر تناسبِ بیشتر ندارند،

۱ - پادشاهی و دین برادران دوقلو هستند. ۲ - نام او ارجمند است!

۳ - سلطان، آدمیان را از آن چه باز می دارد بیش از آنست که قرآن باز می دارد.

۴ - شما قطعاً در دل های آنان بیش از خدا مایه هراسید، چرا که آنان مردمانی هستند که نمی فهمند. (حشر: ۱۳) ۵ - از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند. (فاطر: ۲۸)

۶ - اسم هایش مقدس و نعماتش فراگیر است.

۷ - به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سردهایی است، پدید آوریم. (حدید: ۲۵)

اما پس از تأمل غبارِ شُبُهت و حجابِ رِبیت برخیزد و معلوم گردد که این الفاظ به یکدیگر هر چه متناسب تر است و هر کلمتی را اعجازی هر چه ظاهرتر، چه بیانِ شرایع به کتاب تواند بود و، تقدیم ابوابِ عدل و انصاف به ترازو و حساب و، تنفیذِ این معانی به شمشیر. و چون مقرر گشت که مصالحِ دین بی شکوه پادشاهانِ اسلام نامرعی است و نشانند آتش فتنه بی مهابتِ شمشیرِ آبدار متعذر، فرضیتِ طاعتِ ملوک را، که فوایدِ دین و دنیا بدان باز بسته است، هم شناخته شود؛ و روشن گردد که هر که دینِ او پاک تر و عقیدتِ او صافی تر در بزرگداشتِ جانبِ ملوک و تعظیمِ فرمان‌های پادشاهان مبالغتِ زیادتِ واجبِ شُرد و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحتِ ایشان را از ارکانِ دین پندارد و ظاهر و باطن در خدمتِ ایشان برابر دارد؛ و بی تردّد بیاید دانست که اگر کسی امام اعظم را خلاقِ اندیشد و اندک و بسیار خیانتی روا دارد که خللِ آن به اطرافِ ولایت و نواحی مملکتِ او باز گردد در دنیا مذموم باشد و به آخرت مأخوذ؛ چه مَضَرّتِ آن هم به احکامِ شریعت پیوندد و هم خَوَاضِ اُمّت در رخ و مشقت افتند.

این قدر از فضایلِ مُلک که تالی دین است تقریر افتاد، اکنون شمتی از محاسنِ عدل که پادشاهان را ثمنِ ترجیح و نفیس تر موهبتی است یاد کرده شود و در آن هم جانبِ ایجاز و اختصار را به رعایت رسانیده آید بعونِ الله و تیسره.^۱ قَالَ تَعَالَى: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَآخِذْ بِذُنُوبِ الْإِنسَانِ بِالْحَقِّ.^۲ داوود را (ص) با منقبتِ نبوت بدین ارشاد و هدایت مخصوص گردانید، نه بهر آنکه در سیرتِ انبیا جز نکوکاری صورت بندد، اما طراوتِ خلافت به جمالِ انصاف و معدلت متعلق است. و در قصص خواننده آمده است که یکی از منکرانِ نبوتِ صاحبِ شریعت این آیت بشنود که: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْمُنْكَرِ يُعْظِمُكُمْ تَعْلَمُ تَذَكَّرُونَ،^۳ متحیر گشت و گفت: تمامی آنچه در دنیا برای آبادانی عالم به کار شود و اوساطِ مردمان را در سیاستِ ذات و خانه و تبعِ خویش بدان احتیاج افتد، مثلاً نفاذِ کار دهقان هم بی از آن ممکن نگردد، در این آیت بیامده است و

۱ - به یاری خدا و گشایش او.

۲ - ای داود، تو را در زمین خلیفه گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن. (ص: ۲۶)

۳ - در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید. (نحل: ۹۰)

کدام اعجاز از این فراتر، که اگر مخلوق خواستی که این معانی در عبارت آرد بسی کاغد مُستغرق گشتی و حقّ سخن بر این جمله گزارده نشدی؛ در حال ایمان آورد و در دین منزلت شریف یافت. و واضح فرمان که بر ملازمت سه خصلت پسندیده مقصور است و نهی [که] بر بجهانیت از سه فعل نکوهیده مشتمل پوشیده نماند و به تقریر و ایضاح آن حاجت نباشد. و در ترجمه سخنان اردشیر بابک خَفَّ اللَّهُ عَنْهُ^۱ آورده اند که: تَأَمَّلْتَ إِلَّا بِالرَّجَالِ، وَ تَارِجَالٍ إِلَّا بِالْمَالِ، وَ تَأَمَّلَ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ، وَ تَعَمَّزَ إِلَّا بِالْعَدْلِ وَ الشَّيَاسَةِ؛ معنی چنان باشد که: مُلْكٌ بِي مَرْدٍ مَضْبُوطٌ نَمَانَد و مَرْدٌ بِي مَالٍ قَائِمٌ نَگَرَدَد و مَالٌ بِي عِمَارَتٍ بَه دَسْتِ نِیَايَد و عِمَارَتٌ بِي عَدَلٍ و سِیَاسَتِ مَمْکَن نَشُود. و بِرَحْسَبِ اَیْنِ سَخْنِ مِی تَوَان شَنَاخْت کِه اَلْتِ جِهَانْگِیْرِی مَالِ اسْت و کِیْمِیای مَالِ عَدَلٍ و سِیَاسَتِ اسْت. و فَايِدَه در تَخْصِیصِ عَدَلٍ و سِیَاسَتِ و تَرْجِیحِ اَن بَر دِیْگَرِ اخْلَاقِ مِلُوك، اَنَسْت کِه اَبُوَابِ مِکَارَمِ و اَنْوَاعِ عَوَاطِفِ رَا بِي شَكِّ نِهَایَتِی اسْت و رَسِیْدِنِ اَن بَه خَاصِّ و عَامِّ تَعَدُّرُ ظَاہِرِ دَارَد و لَکِنِ مَنَافِعِ اَیْنِ دُو خَصْلَتِ کَافَّةً مَرْدَمَانِ رَا شَامِلِ گَرَدَد و دُور و نَزْدِیْکِ جِهَانِ رَا اَز اَن نَصِیْبِ بَاشَد، چِه عِمَارَتِ نَوَاحِی و مَزِیْدِ اَرْتِفَاعَاتِ و تَوَاتُرِ دَخْلِ هَا و اَحْیَايِ مَوَاتِ و تَرْفِیْهِ دُرُوشَانِ و تَهْمِیْدِ اسْبَابِ مَعِیْشَتِ و کَسْبِ اَرْبَابِ حِرْفَتِ و اَمْثَالِ و اَهْوَاؤِ اَن، بَه عَدَلِ مَتَعَلِّقِ اسْت و اَمْنِ رَاہَا و قَعِ مَفْسَدَانِ و ضَبْطِ مَسَالِکِ و حَفْظِ مَمَالِکِ و زَجَرِ مَتَعَدِّیانِ، بَه سِیَاسَتِ مَنُوطِ و هِیْچِ چِیزِ بَقَايِ عَالَمِ رَا اَز اَیْنِ دُو بَابِ قُوْیِ تَر نِیَسْت و نِیز کَدَامِ نِکُوکَاری رَا اَیْنِ مَزَلَّتِ تَوَانَد بُوَد کِه مَصْلَحَانِ اَسُودَه بَاشِنَد و مَفْسَدَانِ مَالِیْدَه؟ و هِرگَاه کِه اَیْنِ دُو طَرَفِ بَه وَاجِبِ رَعَايَتِ کَرْدَه آيَد کِهَالِ کَامْگَاری حَاصِلِ آيَد و دَلْهَایِ خَاصِّ و عَامِّ و لَشْکَرِیِ و رَعِیَّتِ بَر قَاعَدَهٗ هَوَا و وَلَا قَرَارِ گِیْرَد و دُوسْتِ و دَشْمَنِ دَر رِبْقَهٗ طَاعَتِ و خَدْمَتِ جَمْعِ شَوْنَد و نَه دَر ضَمِیرِ ضَعِیفَانِ اَزَاړیِ صُورَتِ بَنْدَد و نَه گَرْدَنِ کُشَانِ رَا بِحَالِ تَمَرَّدِ مَانَد و ذِکْرِ اَن دَر اَفَاقِ سَابِرِ شُود و کَسُوتِ پادشاهیِ مَطْرُزِ گَرَدَد و رَهینَهٗ دَوَامِ دَر ضَمْنِ اَیْنِ بَه دَسْتِ آيَد. اَیْنِ کَلِمَتِی چَنْد مَوْجَزِ اَز خَصَایِصِ مُلْکِ و دَوْلَتِ و مَحَاسِنِ عَدَلِ و سِیَاسَتِ، تَقْرِیرِ افْتَادِ، اَکْثَوْنِ رُویِ بَه دِگَرِ اغْرَاضِ اَوْرَدَه شُود، وَ اَللّٰهُ اَتَمُّوْقُ لَا تَمَامَه، بِقَمْنِهٖ وَ سَعَةِ جُودِه.^۲

و سپاس و حمد و ثنا و شکر مر خدای را غزآنشفه که خطّه اسلام را و واسطه عالم را به

۱ - خدا عذاب او را سبک کناد!

۲ - و خدا به نعمت و وسعت وجودش برای تمام کردنش توفیق دهنده است.

جمالِ عدل و رحمت و کمالِ ہیبت و سیاستِ خداوندِ عالم سلطانِ اعظم مالکِ رِقَابِ اَٹمِ مَلِکِ
 اِسلامِ ظہیرِ اِمامِ مجیرِ اَنامِ یَمینِ اَندولہ و اَمینِ اَلملہ و شرفِ اَلملہ مَلِکِ بلادِ اَلملہ سلطانِ عبادِ اَلملہ مُدبِلِ
 اَولِیاءِ اَلملہ مُدبِلِ اَعْداءِ اَلملہ مولیٰ مَلوکِ اَلملہ و اَلمعجَمِ فخرِ اَلسلاطینِ فی اَلملہ علاءِ اَلدنْیا و اَلدینِ قاهرِ
 اَلملوکِ و اَلسلاطینِ الصّادعِ بِاَمْرِ اَلملہ القائمِ بِحُجَّۃِ اَلملہ مُعزِّ اِسلامِ و اَلمسلمینِ قانعِ اَلتکفَرۃِ و اَلملجِدینِ کَہفِ
 اَشَقَلینِ ظِلِّ اَلملہ فی اَلمخافَینِ المَؤیَّدِ عَلَی اَلاَعْداءِ المنصورِ مِن اَلسماءِ شہابِ سماءِ اَخلاقۃِ نصابِ اَلملہ و
 اَنزافۃِ باسطِ اَمانِ فی اَنارَظینِ ناسِرِ اِلْجاسِ فی اَلملَمینِ سلطانِ اَلخَلقِ و بُرہانِ اَلحَقِّ مُحرِزِ ممالکِ اَلدنْیا و
 مُظہرِ کلمۃِ اَلملہ اَعلِیاءِ وَلِی اَنعَمِ اَبوالمُظفَرِ بہرامشاہِ بنِ السُّلطانِ اَکریمِ علاءِ اَلدولۃ و سناءِ اَلملۃ و ضِیاءِ
 اَلملۃ اَبی سَعیدِ مسعودِ بنِ السُّلطانِ الرُّضی ظہیرِ اَلدولۃ و نصیرِ اَلملۃ و مجیرِ اَلملۃ اَبی المظفَرِ اِبْراہیمِ
 بنِ السُّلطانِ الشہیدِ ناصرِ دینِ اَلملہ و مَعینِ خلیفۃِ اَلملہ اَبی سَعیدِ مسعودِ بنِ السُّلطانِ الماضیِ یَمینِ
 اَلدولۃ و اَمینِ اَلملۃ نِظامِ اَلدینِ کَہفِ اَلمسلمینِ اَبی القاسمِ محمودِ بنِ اَلمَیْمِرِ اَعادِلِ ناصرِ اَلدینِ و اَلدولۃ
 اَبی منصورِ سبکتگینِ غُضدِ خلیفۃِ اَلملہ اَمیرِ اَلمؤمنینِ اَعزُّ اَلملہ اَنصازہ و ضاعَفِ اَقْتدازہ اَراستہ

۱ - بزرگ است صاحبِ بندگان، پادشاہِ اسلام، پشتیانِ امام، پناہ‌دهندہِ بندگان، مایہِ برکتِ
 دولت و امانتدارِ ملت و بزرگیِ امت، پادشاہِ سرزمینِ خدا، سلطانِ بندگانِ خدا، راہنمایِ اولیایِ
 خدا و دشمنِ دشمنانِ خدا، بزرگِ پادشاہانِ عرب و غیرِ عرب، مایہِ مباحاتِ پادشاہانِ در دین و
 دنیا، برتر از ہمہ، نابودکنندہِ پادشاہان و سلاطین، قضاوت‌کنندہِ بہ فرمانِ خدا، بپاخواستہ بہ
 دلائلِ خدایی، عزت‌بخشِ اسلام و مسلمین، قلع و قمع‌کنندہِ کافران و ملحدان، پناہگاہِ جن و
 انس، سایہِ خدا برایِ کسانی کہ کسی ندارند، کمکِ شدہ بر دشمنان، یاری شدہ از آسمان، شہابِ
 آسمانِ خلافت، حدِ اعلایِ عدل و مہربانی، گسترش‌دهندہِ امنیتِ در سرزمین‌ها، انتشار‌دهندہ
 نیکوکاری در جہان، پادشاہِ مردم و دلیلِ راہنمایِ خدا، نگہبانِ شہرهایِ دنیا و آشکارکنندہ
 کلمۃِ اَلملہ، بلند مرتبۃٔ صاحبِ نعمت‌ها، ابوالمظفرِ بہرامشاہِ پسرِ سلطانِ اَکریمِ مایہِ بزرگیِ دولت
 و نشانِ بلندیِ مردم و چراغِ امتِ ابنِ سَعیدِ مسعودِ پسرِ سلطانِ رضی، پشتیانِ دولت و یاورِ
 مردم و پناہ‌دهندہِ امتِ اَبی‌المظفرِ اِبْراہیمِ پسرِ سلطانِ شہید، یاورِ دینِ خدا و کمکِ کارِ خلیفہ
 خدا، اَبی سَعیدِ مسعودِ پسرِ سلطانِ ماضی، دستِ راستِ دولت و درستکارِ ملت، نظم‌دهندہِ دین،
 پناہگاہِ مسلمین، اَبی القاسمِ محمودِ پسرِ اَمیرِ عادلِ یاورِ دین و دولت، اَبی منصورِ سبکتگین،
 بازویِ خلیفہِ خدا، اَمیرِ اَلمؤمنینِ کہ خدا یارانِ او را گرامی بدارد و قدرتِش را افزونی
 بخشاید.

گردانیده است و جناح احسان و انعام او بر عالم و عالمیان گسترده و نوبت جهانداری به حکم استحقاق، هم از وجه ارث و هم از طریق اکتساب، بدورسانیده و خلائق اقالیم را در کتف حمایت و رعایت او آورده و ضعفای اُمت و ملت را در سایه عدل و سامه رأفت او آرام داده و عنان کامگاری و زمام شهریاری به ایالت و سیاست او تفویض کرده و عزایم پادشاهانه را به امداد فتح مُبین و تواترِ نصرِ عزیز مؤید گردانیده، تا به هر طرف که حرکتی فرماید ظفر و نصرتِ لوا و رأیتِ او را استقبال و تلقی واجب بینند و مآثرِ مَلِکانه که در عنفوانِ جوانی و مطلعِ عمر از جهتِ کسبِ ممالک بجای آورده است امروز قدوه ملوکِ دنیا و دمتور پادشاهانِ گیتی شده است:

قَادِ الْجَبَادِ يَخْفَضُ غُشْرَةَ جَعْفَةٍ وَ يَسْدَأُهُ إِذْ ذَاكَ فِي أَشْغَالِ

قَعْدَتْ بِهِمْ هُمَاتُهُمْ وَ سَمَتْ بِهِ هِمَمُ الْمُلُوكِ وَ سُورَةُ الْأَبْطَالِ^۱

ای یلک حمله گرفته فلک عالم در کنار آفتاب خسروانی سایه پروردگار

و بر اثر آن اگر دیو خفته در سرِ آلِ یوحلیم جای گرفت تا پای از حدّ بندگی بیرون نهادند در تدارکِ کارِ ایشان رسومِ لشکرکشی و آدابِ سپاه‌آرایی از نوعی تقدیم فرمود که روزنامه سعادت به اسم و صیتِ آن مؤرخ گشت و کارنامه دولت به ذکرِ محاسنِ آن جمال گرفت:

وَ مَا مَخَا أَنْزَرَ الْعِصَابِ صَارِمَهُ وَ إِنَّمَا الْفَارَ عَنْ وَجْهِ الزَّيْمَانِ مَخَا^۲

و بدین دو فتح با نام که به فضل ایزد تعالی و قرّ دولت قاهره، تَزَاوَلَتْ ثَابِتَةُ الْأَوْتَادِ، رَاسِيَةُ الْأَطْوَادِ^۳، تیسیر پذیرفت، نظام کارهای حضرت و ناحیّت به قرار معهود و رسم مألوف باز رفت و بر قاعده درست و سُنَنِ رَاسِتِ اطّراد و استمرار یافت و تمامی مفسدانِ اطراف دم در کشیدند و سرّ به خطّ آوردند و دل‌های خواصّ و عوامّ و لشکری و رعیت بر طاعت و

۱ - او به پانزده سالگی به پیشروی اسبان نیکرو مشغول بود و همسالان او در آن وقت در کارهایی مشغول بودند؛ ایشان را همت‌های (پست) ایشان بنشانند و او را همت‌های پادشاهانه و سطوت و حمله دلیرانه‌اش بالا می‌برد.

۲ - نشان نافرمانی و گردنکشی را شمشیر یَزَان او دور نکرد و نسترده، بلکه همانا تنگ را از روی روزگار دور کرد.

۳ - همواره میخ‌های بزرگ آن پاهرجا و کوه‌های سترگ آن ریشه‌دار باد!

عَبُودِیْتُ بِيَارَامِيد و نَفَاذِ او امرِ پادشاهانه از همه و جوه حاصل آمد و حشمتِ مُلْك و هیبتِ پادشاهی در ضمایرِ دوستان و دشمنان قرار گرفت و ذکر آن در آفاق و اقطارِ عالم شایع و مبسوط گشت. و اگر در تقریرِ محاسنِ نوبتِ این پادشاهِ دیندار و شهریارِ کامگار - که در مُلْك مَخْلَد باد و بر دشمن مظفّر - خوضی و شرعی رَوَد و فضایلِ ذاتِ بزرگ و مناقبِ خاندانِ مبارکِ شاهانشاهی را شرحی و بسطی داده شود، غرض از ترجمه این کتاب فایت گردد و من بنده را خود این محل از کجا تواند بود که ثنای دولتِ قاهره گویم؟ که:

اگر مملکت را زبان باشدی	ننگوی شاه جهان باشدی
مَلِكِ بَوَالْمظْفَر که خواهد فلک	که مانند او کامران باشدی
زهی تو سر صد دهان داری	که در هر دهان صد زبان باشدی
دهان هر زبان صد لغت گویدی	که در هر لغت صد بیان باشدی
بنان سر ددی موها بر تیش	یکی کلک در هر بنان باشدی
پس آن کلکها و زبانها همه	بمذحت روان و دوان باشدی
نشته که با گفته جمع آیدی	وگر چند بس بی کران باشدی
ز صد داستان کان ثنای تراست	همانا که يك داستان باشدی

و اقتدا و تقیّل این پادشاهِ بنده پرور - که همیشه پادشاه و بنده پرور باد - در جهاننداری به مکارمِ خاندانِ مبارک بوده است و معالیِ خصالِ مَلُوكِ اَسْلَاف را اَنَاراللهُ تَرَاهِنَهُمْ^۱ قبله عزایم میمون دانست است:

أَلْقَى أَبَاةً بِدَالِهٍ اَتَكْتَسِبُ يَكْتَسِبُ^۲

آن چندان آثارِ حمیدِ مَرْضَى که در تقدیمِ ابوابِ عدل و سیاستِ خداوند، سلطانِ ماضی، یَمینِ اَدْوَلَه و اَمینِ اَلْمَلَه نظامِ اَنْدِینِ کُهفِ اَلْمُسْلِمِینِ اَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ رَاسِتِ اَنَاراللهُ تَرَاهِنَهُ وَ ثَقُلَ بِالْخَيْرَاتِ مِيزَانَهُ^۳ و بر آن جمله که در اِحْیایِ سَوَاقِ اَمیرِ عَادِلِ نَاصِرِ اَلْدِینِ وَ اَلْدَوْلَه نَوْرِ اَللهِ خُفَرَتِه وَ یَبِیضُ غُرَّتِه^۴، سعی نمود تا آن را به لَوَاحِقِ خُویشِ بیاراست و رسومِ ستوده او را تازه و زنده گردانید و سَنَتِهایِ مَذْمُومِ که ظَلَمَه و مَتهَوْرانِ نهاده بودند به یکبار محو کرد

۱ - دلایل آنها را خدا نورانی گرداناد! ۲ - پدر خویش را یافت که بدین کسب مشغول بود.

۳ - حجت او را خداوند بدو بیاموزاد و ترازوی او را به نیکیها سنگین کناد!

۴ - خدا گور او را روشن و پیشانی او را نورانی کناد!

تا خلاق روی زمین آسوده و مُرقّه پشت به دیوارِ اَمَن و فراغت آوردند و دوست و دشمن به علوّ همت و کمالِ سیاستِ آن خسرو دیندار رذاه الله بداءه غُفرانه^۱ اعتراف نمودند و مثال‌های او در ممالک بر اطلاق نفاذ یافت و جبارانِ روزگار در امانِ حریم او پناه طلبیدند و شرف و سعادتِ خویش در طاعت و متابعت او شناختند و تمامی ممالکِ غزنین و زابلستان و نیمروز و خراسان و خوارزم و چغانیان و مکرمان و طبرستان و قومس و دامغان و ری و اصفهان و بلادِ هند و سند و مولتان در ضبطِ فرمانبرداریِ آن شاهانشاهِ محشّم تَقَمُّدَه الله بِرَحْمَتِهِ^۲ آمد چنان که گاه گاه بر لفظِ مبارکِ راندی که: يَكْ حَدْ مُلْكُ مَا سِپَاهَانِ است و دیگر بَرِ مَد و سه دیگر خوارزم و چهارم گذارهٔ آبِ گَنگ و هر که کتابِ ممالک و مسالک خوانده است و طول و عرضِ این دیار بشناخته بر وی پوشیده نماند که بَسْطِ مُلْكِ وی تا چه حدّ بوده است و آنگاه همتِ مَلِکانه بر اِعْلای کلمهٔ حقّ مقصور گردانیده و ذاتِ بی‌همالِ خویش را بر نصرتِ دینِ اسلام و مراعاتِ مَصالحِ خلق وقف کرده و از درِ کابل تا کنارهٔ آبِ قَنُوج و حدودِ کالِنَجُو و بانوسی و از جانبِ مولتان تا نَهَرِ وَالَه و منصوره و سومنات و سَرَنَدِیب و سواحلِ دریایِ محیط و حوالیِ مصر و از جانبِ قُصْدَر تمامی نواحیِ یمن و یسَبُورده و سند و سیوستان و سَلَه‌عمر و یَوْذِیَه و اطرافِ کرمان و سواحلِ تیز و مَکُران، در تکسیرِ دو هزار فرسنگ در خطّهٔ اسلام افزود و آفتابِ مَلَتِ احمدی بر آن دیار از عکسِ ماهِ رایتِ محمودی بتافت و شعاعِ سِجَرِ اسلام در سایهٔ چترِ آلِ فاضل‌الدین بر آن نواحی گسترده شد و بجای بُتکدّها مساجد بنا افتاد و در آن مواضع که به روزگارِ پادشاهانِ گذشته مَلِک الملوک را جَلَّتْ اَسْمَاؤُهُ وَ غَمَّتْ نَفَقَاؤُهُ^۳ ناموا می‌گفتند امروز همواره عبادت می‌کنند و قرآنِ عظیم می‌خوانند و زیادتِ هزار مَنبر نهاده شده است که در جُمُعات و اعیاد بر آن ثناءِ باری غَزَّائِمُهُ می‌گویند و فرضِ ایزدی می‌گزارند و در مدّتِ صد و هفتاد سال که اِیّامِ دولتِ این خاندانِ مبارکست - ایزد تعالی آن را به هزار و هفتصد برساند - در سالی پنجاه هزار کم و بیش از بردهٔ کافر و کافره از دیارِ حرب به دیارِ اسلام می‌آرند و ایشان ایمان قبول می‌کنند و تا دامنِ قیامت از توالد و تناسلِ ایشان مؤمن و

۱ - خدا او را ردایِ آمرزش و بخشایش خویش ببوشاناد!

۲ - خدا او را در رحمت خویش ببوشاناد!

۳ - جلیل باد نام‌های او و نعمت‌های او شامل همگنان باد!

مؤمنه می‌زاید و همه به وحدانیّت خالق و رازق خویش معترف می‌باشند و برکات و ثنویات و حسنات آن شاهانشاهِ غازی محمود و تمامی ملوکِ این خاندان را مُدَحَّر می‌گردد. و دیگر سلاطینِ دولتِ میمون را - که خداوندِ عالم پادشاهِ عصرِ خسرو گیتی شاهانشاهِ غازی بهرامشاه و ارثِ مُلک و عُمَرِ ایشان باد - فضایل و مناقب بسیار است، که هر یک از ایشان در ایالت و سیاست و عدل و رأفت علی حِدّه اُمّتی بوده‌اند:

إِنَّ الْبِحَارَ مِنْ أَقْبَالِي وَاجِدُ وَ بَنُو خَیْفَةَ كُلُّهُمْ أَخِيَارُ^۱

اما شرح و تفصیلِ آن ممکن نیست، که بی‌اشباعی سخن در تقریرِ آن معیوب نماید و اگر بسطی داده شود غرض از ترجمه این کتابِ محبوب گردد. لاجَرَم به میامینِ آن نیت‌های نیکو و عقیدت‌های صافی شِعَارِ پادشاهی و خِلالِ جهاننداری در این خاندانِ بزرگ مؤبّد و مَحَلَّد و دایم و جاوید گشته است و سیرتِ پادشاهانِ این دولت، ثَبَّتَها اللهُ^۲، طرازِ محاسنِ عالم و جمالِ مفاخرِ بنی‌آدم شده و زمانه عَزَّ و شرف را انقیاد نموده و ذکرِ آن به قلمِ عَطَّارِدِ بر پیکرِ خورشیدِ نَشِسته و حمداً لِلّهِ تَعَالَى^۳ که مخایلِ مزیدِ مَقْدَرَت و دلایلِ مَزِیَّتِ بَسْطُتِ هر چه ظاهر تر است و امیدهایِ بندگانِ مخلص در آنچه دیگر اقالیمِ عالم در خِطَّةِ مُلْکِ میمون خواهد افزود و موروث و مکتسبِ اندران بهم پیوست هر چه مستحکم‌تر؛ و این بنده و بنده‌زاده را در مدحِ مجلسِ اعلیٰ قاهری ضاعف الله اِشْرَاقَه قصیده‌ایست که از زبانِ مبارکِ شاهانشاهی گفته شده است، دو بیت از آنکه لایقِ این سیاق بود اثبات افتاد:

إِنَّا لَنُخْرِجُ بِأَلْسِنَاتِنَا مَضْلَلَةً مَقَابِلَ الرُّومِ وَ أَلْأَثَرِ عَنْ كُتُبِ

خَتَّى يَكُونُ لَنَا الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا مَخْمِيَةً بَيْنَ مَوْزُونٍ وَ مَكْتَسَبِ^۴

ایزدِ تعالی و تقدّس همیشه روی زمین را به جمالِ عدل و رحمتِ خداوندِ عالم شاهانشاهِ عادل اعظم ولیّ النعم آراسته دارد و در دین و دنیا بغایتِ همت و قُصَّارایِ اُمْنِیَّتِ برساناد و منابرِ اسلام را شرقاً و غرباً به قَرّ و بهایِ القابِ میمون و زینتِ نامِ مبارکِ شاهانشاهی

۱ - مرد برگزیده از همه دودمان‌ها یکی باشد و دودمان پسران حنیفه همگی‌شان برگزیدگانند.

۲ - خدا آن را ثابت گرداناد! ۳ - سپاس و ستایشِ خدای را که بزرگ و بلند است.

۴ - بدرستی که ما به شمشیرهای برهنه و برکشیده مملکت‌های رومیان و ترکان را بزودی به دست خواهیم آورد؛ تا این جهان به جملگی از آن ما باشد و خواه به میراث رسیده و خواه کسب کرده در حمایت ما درآید.

مزین گرداناد و خاكِ بارگاهِ هائیون را سجده گاهِ شاهان دنیا كناد:

و يَزَحْمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالِ آمِينَ.^۱

همی گوید بنده و بنده زاده نصرالله محمّد عبد الحمید بوالمعالی توتاه الله التکریم بفضلہ^۲، چون به فرّ اصطناع و یمن اقبالِ مجلس قاهری شاهانشاهی ادم الله اشرافه^۳ خانه خواجه من بنده اطال الله بقاءه و ادام اقامه و انعامه و ززقه الله سعادة اذارين^۴ قبله احرار و افاضل و کعبه علما و امائل این حضرت بزرگ تازالت محروسة اطراف محمّية آثار جاء و انكشاف^۵ بود و جلگی ملاذ و پناه جانب او را شناختندی و او در ابواب تفقد و تعهد ایشان انواع تکلف و تنوّق واجب داشتی و التماسات هریک را بر آن جمله به اهتزاز و استبشار تلقی کردی که مانند آن بر خاطر اهل روزگار نتواند گذشت - و ذکر این معنی از آن شایع تر است که در آن به زیادتِ اطنابی حاجت افتد:

بِفَرْزَنَةٍ قَدْ اَتَقَى غَضَاءَ وَصِيَّتِهِ يَعْطُرُ مَا يَتَنَزَّلُ اِلَيْهِ مِصْرَ^۶

- لاجرم همه را به جانب او سکون و استنامت حاصل آمده بود و در عرصه ولا و هوا قدم صدق می گزاردند:

النَّاسُ اَتَيْتِمْ مِنْ اَنْ يَفْذَحُوا رَجُلًا خَتِي تَزَوَّاهُ عِنْدَهُ اَمَّا زِيَادِي^۷

و طایفه ای از مشاهیر ایشان که هریک فضل و افر و ذکری سایر داشتند به منزلت ساکنان خانه و بطانۀ مجلس بودند، چون قاضی محمّد عبد الحمید اسحق و برهان الدین عبد الرشید نصر و امامان: علی خیات و صاعد میهنی و عبد الرحمن بُستی و محمّد سیفی و

۱ - بیمارزاد ایزد بنده ای را که آمین گفت.

۲ - خدای کریم به فضل خویش او را دوست گیراد! ۳ - روشنگری او را خدا پایدار داراد!

۴ - زندگانیش را خدا طولانی کناد و روزگار و نعمت دادنش را پایدار گرداناد و خوشبختی دنیا و آخرت را روزی او گرداناد!

۵ - این درگاه و این پایتخت همواره از همه جانب محفوظ باد و کران های دور و نزدیک آن نگه داشته باد از بدی.

۶ - عصای سفر و رحل اقامت در غزنه افکنده است و آوازه او مابین عراق تا مصر را معطر و خوشبوی گردانیده است.

۷ - مردمان زیرک تر از آنند که مردی را بستانند تا هنگامی که نزد او نشان هایی نیکو ببینند.

محمّد نسابوری و محمّد عثمان بُستی و مبشر رضوی آدیب و عبدالرحیم اسکافی و عبدالحمید زاهدی و محمود سگزی و فاخر ناصر و سعید باخرزی و در بعضی اوقات امامان: محمّد خبازی و محمود نسابوری، رَحِمَ اللهُ اَلْمَاضِيْنَ مِنْهُمْ وَ اَطَالَ بَقَاءَ الْغَابِرِيْنَ^۱؛ و من بنده را بر بحالست و دیدار و مذاکرت و گفتار ایشان چنان اِلٰی تازه گشته بود و به مطالبیت و مواظبت بر کسبِ هنر آن میل افتاده که از مباشرتِ اَشغال و مَلابستِ اَعْمالِ اِغراضِ کَلٰی می بود و غایتِ نِهْمَت بر آن مقصور داشتمی که یکی را از ایشان دریافتمی و ساعتی به مفاوضت او مؤانست جستمی و آن را سرمایهٔ سعادت و اقبال و دولت شناختمی؛ و ممکنست که این سَخُن در لباسِ تَصَلُّف بر خواطر گذرد و در مَعْرِضِ تَسَوُّقِ پِیشِ ضَمایر آید، اَمّا چون ضَرُورَتِ انصافِ نَقابِ حَسَد از جِمالِ خویش بگشاید و در آیاتِ بَرَاعَت و مَعْجَزَاتِ صِنَاعَت که این کتاب بر ذکر و اِظْهَارِ بعضی از آن مشتمل است تَأَمَّلی بسزارود، شناخته گردد که تادر تحْصیلِ هَمَّتِی بلند نباشد و رَنجِ تَعَلُّمِ هر چه تمام تر تَحْمَلِ نیفتد، در سخن، که شرفِ اُومِی بر دیگر جانوران بدان است، این منزلت نتوان یافت:

يَقْدِرُ اَلْعَدَدُ تَنْقِيْمُ اَلْعَقَالِي^۲

و چون روزگار بر قَضِيَّتِ عَادَتِ خویش در بازخواستن مواهبِ آن جمع را پیراگند و نظام این حال گسسته شد خویشتن را چُنْ به مطالعَتِ کُتُبِ مُتَهَدِّی ندانستم:

وَ خَيْرُ جَلِيْسٍ فِي الزَّمَانِ كِتَابٌ^۳

و در امثال است که نِفَمِ اَلْمَخْدُوْثِ اَنْدَقْتُ^۴ و به حکم آنکه گفته اند:

جَدُّ هَمِّ سَالِهٍ جَانِ مَرْدَمٍ بَخُورِد.

گاه از گاه اِحْمَاضِ رَفْتِی و به تَوَارِجِ و اَسْمَارِ التَّفَاقِی بودی و در اَثْنایِ این حال فقیه عالمِ عَلِیِّ اِبْرَاهِيْمِ اِسْمَعِيْلِ اَدَامَ اللهُ تَوْفِيْقَه^۵ که از اَحْدَاثِ فقهائِ حَضَرَتِ جَلَّتْ بِه مَرِيَّتِ هُنْ و خِرَدِ مُسْتَنِي است - و در این وقت تَوْفِيْقِ حَسَنِ عَهْدِی یافت و مزاج او به تَقَلُّبِ احوالِ تَفَاوُتِ کم پذیرفت - نَسَخْتِی از کَلِيلَه وَ دِمْنَه تحفه آورد. اگرچه از آن چند نَسَخَتِ دیگر در

۱ - از ایشان آنها را که در گذشته اند خدا بیامرزاد و بقای آنان را که بجا مانده اند طولانی

کناد! ۲ - بلندی ها به اندازهٔ رنج بردن بخش کرده شود.

۳ - نیکوترین هم نشینان در زمانه کتاب است. ۴ - دفتر و کتاب نیکو سخنگویی است.

۵ - خدا موفقیت او را پایدار گرداناد!

میان کتب بود بدان تبرک غوده آمد و حقوق او را به اخلاص دوستی به رعایت رسانیده شد و ذکر حق‌گزاری و حریت او بدان مخلد گردانیده آمد، جزاء الله خیر آنچه جزاء و ثناء مناه فی اولاه و آخراه^۱. در جمله بدان نسخه‌ی افتاد و به تأمل و تفکر محاسن این کتاب بهتر جمال داد و رغبت در مطالعت آن زیادت گشت، که پس از کتب شرعی در مدت عمر عالم از آن پر فایده‌تر کتابی نکرده‌اند: بنای ابواب آن بر حکمت و موعظت، و آنگه آن را در صورت هزل فراغوده تا چنان که خواص مردمان برای شناختن تجارب بدان مایل باشند عوام به سبب هزل هم بخوانند و بتدریج آن حکمت‌ها در مزاج ایشان متمکن گردد.

و به حقیقت کان خرد و خصافت و گنج تجربیت و ممارست است، هم سیاست ملوک را در ضبط ملک بشودن آن مدد تواند بود و هم اوساط مردمان را در حفظ ملک از خواندن آن فایده حاصل تواند شد. و یکی از براهمه‌ها را پرسیدند که «می‌گویند به جانب هندوستان کوه‌هاست و در وی داروها روید که مُرده بدان زنده شود، طریق به دست آوردن آن چه باشد؟» جواب داد که «خِیْضَتِ شِیْنَا وَ غَابَتْ عَنْکَ اَشْیَاءُ»^۲ این سخن از اشارت و رمز متقدمان است و از کوه‌ها را خواسته‌اند و از داروها سخن ایشان را و از مردگان جاهلان را که به سماع آن زنده گردند و به سمت علم حیات ابد یابند و این سخنان را مجموعی است که آن را کَلِیلَه و دِفْنَه خوانند و در خزاین ملوک هند باشد، اگر به دست توانی آوردن این غرض به حصول پیوندد» ♦

و محاسن این کتاب را نهایت نیست و کدام فصیلت از این فراتر که از اَمّت به اَمّت و مَلّت به مَلّت رسید و مردود نگشت؟ و چون پادشاهی به کشوری نُوْشَرُوْان خَفَّفَ اللهُ غَنَه رسید - که صیت عدل و رَأْفَتِ او بر وجه روزگار باقی است و ذکر بَأْسِ و سیاست او در صدور تواریخ مُثَبَّت، تا بدان حد که سلاطین اسلام را در نیکوکاری بندو کشیه کنند و کدام سعادت از این بزرگ‌تر که پیغامبر او را این شرف ارزانی داشته است که وَیْذَنْ فِی زَمَنِ اَمَلِکِ الْعَادِلِ؟^۳ - اَنُوْشَرُوْان مثال داد تا آن را به حیلَت‌ها از دیار هند به مملکت پارس آوردند و به زبان پَهْلَوِی ترجمه کرد. و بنای کارهای مُلْکِ خویش بر مُقتضای آن نهاد و

۱ - خدا پادشاه او را بهترین پادشاه کناد و به آرزوی وی در این دنیا و دنیای دیگرش

برساناد! ۲ - پاد گرفتنی یک چیز و غایب شد از تو بسیار چیز.

۳ - زاده شدم در روزگار پادشاه دادگر.

اشارات و مواعظ آن را فهرست مصالح دین و دنیا و نمودار سیاست خواص و عوام شناخت و آن را در خزاین خویش موهبتی عزیز و ذخیرتی نفیس شمرد و تا آخر ایام یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود بر این قرار بماند.

و چون بلاد عراق و پارس بر دست لشکرهای اسلام فتح شد و صبح ملت حق بر آن نواحی طلوع کرد ذکر این کتاب بر آساع خلفا می گذشت و ایشان را بدان میلی و شعنی می بود تا در نوبت امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس رضی الله عنهم^۱، که دوم خلیف بوده است از خاندان عم مصطفی صلی الله علیه و رضی عن عمه^۲، ابن المصنوع آن را از زبان یهفوی به لغت تازی ترجمه کرد و آن پادشاه را بر آن اقبالی تمام افتاد و دیگر اکابر امت بدان اقتدا کردند.

و حال علوهت و بسطت ملک او از آن شایع تر است که در شرح آن به ایشباعی حاجت افتد. و یکی از آثار باقی آن پادشاه محتشم حضرت بغداد است که امروز مرکز خلافت و مستقر امامت و منبع ملک و مدینه السلام علی الإطلاق آنست. نه در بلاد اسلام چنان شهری نشان می دهند و نه در دیار کفر. و یکی از خصایص آن حضرت مد الله علاتها^۳ آنست که وفات خلفا آنجا اتفاق یافت: امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور (رض) به بر میمون یک منزلی مکه خرتها الله^۴ از ملک دنیا به ملک آخرت رفت و امیرالمؤمنین ابوعبدالله محمد بن منصور الملقب بالمهدی (رض) به مرحله ماسبدان در راه سرگان و امیرالمؤمنین ابومحمد موسی بن المهدی الملقب بالهادی به عیسی آباد و امیرالمؤمنین ابوجعفر هرون بن المهدی الملقب بالرشید به طوس و امیرالمؤمنین ابوالعباس عبدالله بن هرون الملقب بالمأمون به طرسوس و محمدامین به بغداد کشته شد اما در آن حال خلیف نبود و اغلب امت بر خلع او اجماع کرده بودند و در این عهد نزدیک امیرالمؤمنین ابومنصور الفضل الملقب بالمستوشد بالله در حدود عراق شهید شد و میان آن موضع و حضرت بغداد مسافت تمام نشان می دهند. و محاسن این شهر بسیار است و هر کس از اصحاب تواریخ در آن خوضی نموده اند و شرح و تفصیل آن مستوفی بیاورده. و اکنون نکته ای چند از سخنان امیرالمؤمنین منصور ایراد کرده آمد هر چند که جای

۱ - خشنودی خدا بر آنان باد! ۲ - درود خدا بر او باد و از عمویش راضی باد!

۳ - سایه اش را خدا گسترش دهد. ۴ - خدا آن را حفظ کناد!

آن نیست اما ممکن است که خوانندگان را از آن فایده‌ای باشد: روزی با همنشینان خود می‌گفت که: ما أَخُوْجَنِيْ إِلَى أَنْ يَكُوْنَ عَلَى بَابِيْ أَرْبَعَةٌ كَمَا أُرِيدُ! قَالُوا وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: مَنْ لَا يَقُوْمُ مُلْكِيْ إِيَّاهُمْ كَمَا أَنَّ التَّرِيْزَ لَا يَقُوْمُ إِلَّا بِقَوَائِمِهِ الْأَرْبَعِ. أَمَّا أَحَدُهُمْ فَحَاضِي لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِهِ؛ وَ أَمَّا آتَانِي فَصَاحِبُ شُرْطَةٍ يَنْصِفُ الضُّعْفَاءَ مِنَ الْأَقْوِيَاءِ؛ وَ أَمَّا آتَالُ فَصَاحِبُ خِرَاجٍ يَسْتَفْصِي وَ لَا يَنْظِمُ الرُّعْيَةَ فَإِنِّي غَنِيٌّ عَنْ ظَلَمِهَا. ثُمَّ عَضَّ عَلَى سَبَابَتِهِ وَ قَالَ: آه آه! فَقَالُوا لَهُ: مَنْ آتَالُ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: صَاحِبُ بَرِيدٍ يَنْهَى الْأَخْبَارَ عَلَى الصَّحَةِ وَ لَا يَتَجَاوَزُ الصَّدَقَ. معنی چنین باشد که: چگونه محتاجم به چهار مرد که بر درگاه من قائم گردند! حاضران گفتند: تفصیل اسامی ایشان چگونه است؟ گفت: کسانی که بی ایشان کارِ مُلکِ راست نتواند بود چنان که تحت بی چهار پایه راست نیستند: یکی از ایشان حاکمی که در امضای احکام شرع از طریق دیانت و قضیّت امانت نگذرد و نکوهش مردمان او را از راه حقّ باز ندارد؛ و دوم خلیفّی که انصافِ مظلومانِ ضعیف از ظالمانِ قوی بستانند و سوم کافی ناصح که خراج‌ها و حقوق بیت‌المال بر وجه استقصا طلب کند و بر رعیت حمّلی رواندازد که من از ظلم او بیزارم. و آنکه انگشت بگزید و گفت: آه آه! گفتند: چهارم کیست یا امیرالمؤمنین؟ گفت: صاحب بریدی که اخبار درست و راست آنها کند و از حدّ صدق نگذرد.

و در اثنای مثال‌ها می‌فرمود که حَبِّبْ إِلَيَّ عَذُوْكَ الْفِرَازَ بَتْرَکْ أَنْجِدْ فِي طَلَبِهِ إِذَا انْهَزَمَ وَ أَغْنِمْ أَنْ تَكُلَ مِنْ فِي غَنَمِكَ غَنِيْنٌ عَلَيْكَ. معنی چنین باشد که: گر بختن را در دل دشمن خود دوست گردان به آنکه چون بگریزد در طلب او نروی و بدان که هر که در لشکر توند بر تو جاسوسند. و عاملی را به حضرت استدعا کرد، عذری نهاد و گرد تخلف برآمد و تقاعد نمود، مثال او را بر این جمله توقیع فرمود که: إِنْ ثَقُلَ عَلَيْهِ الْفَقِيْرُ إِنَّمَا بَكَتْهُ فَإِنَّا نَفْعُ مِنْهُ يَنْصَحُ وَ نَخْشَفُ عَنْهُ الْفُؤَادَ، فَلْيُخَفِّلْ زَانَهُ إِيَّيْ أَبَابِ دُونِ جَسَدِهِ. معنی چنین باشد که: اگر گران می آید بروی آمدنِ سویی حضرت ما با تمامی جثّه ما به بعضی از وی برای تخفیفِ مؤنّت قناعت کردیم، باید که سر او بی تن به درگاه آرند.

و در اثنای وصایتِ پسرِ خویش امیرالمؤمنین مهدی را رضی الله عنهما^۱ می‌گفت: يَا بَنِيَّ، لَا تُؤَسِّقَنَّ عَلَى جُنْدِكَ فَيَسْتَفْتُوا عَنْكَ وَ لَا تُضَيِّقَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَفِرُوا مِنْكَ، أَعْطِهِمْ عَطَاءَ قُضْدَا وَ اَمْنَهُمْ مِنْهَا جَمِيلاً وَ وَسَّعَ عَلَيْهِمْ فِي الرِّجَاءِ وَ لَا تُؤَسِّغْ عَلَيْهِمْ فِي الْإِعْطَاءِ. معنی چنین باشد که: ای پسر، نعمت بر لشکر

فراخ مکن که از تو بی نیاز شوند و کار هم تنگ مگیر که بر مَند، عطایی به رسم می ده در حدِّ اقتصاد و منعی نیکو بی تنگ خویی می فرمای؛ عَرصهٔ امید بر ایشان فراخ می دار و عِنانِ عطا تنگ می گیر.

و همیشه می گفتی که: الْخَوْفُ أَمْرٌ لَا اسْتِقَامَةَ بِأَحَدٍ إِلَّا بِهِ: اِنَّمَا دُودِیْنِ یَخَافُ اَلْعِقَابَ اَوْ دُو تَزِمُ یَخَافُ اَلْعَازِ اَوْ دُو غُظْلِ یَخَافُ اَلثَّبَعَ. معنی چنین باشد که: ترس و بیم کاری است که هیچ کس را استقامتی نتواند بود بی او؛ یا دینداری بُود که از عذابِ بترسد، یا کریمی که از عارِ بآک دارد، یا عاقلی که از عواقبِ غفلت پرهیز کند.

روزی ربیع را گفت: اَزَى اَلنَّاسِ یُتَخَلَّوْنِی وَ وَاَللهِ مَا اَنَا بِبَخِیْلِ لِّکِنْ رَأَیْتُهُمْ غَیْبِدِ اَلدَّرْهَمِ وَ اَنْدَیْنَارِ فَمَنْعَتْهُمْ اِیَّاهُمَا یَخْدُ هُوْنِی مِنْ اُجْلِیْهِمَا وَ لَقَدْ صَدَّقَ مَنْ قَالَ «جَوْعَ کَلْبَکَ یَتَّبِعُکَ». معنی چنین باشد که: من می بینم مردمان را که مرا به بخل منسوب می کنند. من بخیل نیستم، لکن همگنان را بندهٔ درم و دینار می بینم آن را از ایشان باز می دارم تا مرا از برای آن خدمت کنند و راست گفته است آن حکیم که «سگ را گرسنه دار تا از پی تو دَوَد».

روزی او را گفتند: فَلَانَ مُتَقَدِّمٌ هَرَمَانَ یَافِتْ وَ اَزْ اَوْ ضِیَاعٍ بَسِیَّارٍ مَآئِدَهٗ اَسْتُ وَ فَرَزَنْدَانِ اَوْ بَهٗ دَرَجَهٗ اسْتَقْلَالِ نَرَسِیْدَهٗ اَنْدِ، اِکْرَ مِثَالِ یَاشِدْ تَا عُمَالٌ بَعْضِیْ دَرِ تَصَرَّفَ گِیْرَنْدِ وَ دَرِ قَبِضِ آرَنْدِ دِیَوَانِ رَا تَوْفِیْرِ قَیَّامِ یَاشِدْ. جواب داد که: مَنْ لَمْ یُضِیْعْ خِلَافَهٗ اَللهِ فِیْ اَرْضِهٖ لَمْ تُضِیْعْ ضِیَاعِ اَلْاِیْمَانِ وَ اَلْفَسَاکِیْنِ. معنی چنین باشد که: هر کجا خلافتِ روی زمین سیر نگرداند از ضیاعِ یتیمان هم سیر نگردهد.

و مناقبِ این پادشاه را نهایت نیست و تَوَارِیخِ مُتَقَدِّمَانِ بَهٗ ذِکْرِ اَنْ نَاطِقِ اسْتُ عَلِی الْخِصُوصِ غُزْرِ سِیرِ ثَعَالِیِ رِجْمَهٗ اَللهِ^۱ بِرِ تَفْصِیْلِ اَنْ مِشْتَمِلِ اسْتُ، وَ اَنچه از جِهتِ وی دَرِ تَأْسِیْسِ خِلَافَتِ وَ تَأْکِیْدِ مَلْکِ وَ دَوْلَتِ تَقْدِیْمِ اِقْتَادِ، اَرْکَانِ وَ حُدُودِ رَا بَهٗ ثَبَاتِ حَزْمِ وَ نَفَازِ عَزْمِ چنان استوار و مستحکم گردانید که چهارصد سال بگذشت و گردشِ چرخ و حوادثِ دهر قواعدِ آن را واهی نتوانست کرد و خَلَلِی بَهٗ اَوْسَاطِ وَ اَذْنَابِ اَنْ رَاہِ نَتَوَاسْتُ داد. و هر بنا که بر قاعدهٔ عدل و احسان قرار گیرد و اطراف و حواشیِ آن به نصرتِ دینِ حق و رعایتِ مَنَاطِمِ خَلْقِ مَوکَّدْ شود اگر تَقَلُّبِ احوالِ رادر وی اثری ظاهر نگردهد و دستِ زمانه از ساحتِ سعادتِ آن قاصر باشد بدیع نماند. این قَدَر از فضایلِ این پادشاه (رض)

تقریر افتاد و اکنون روی به غرض نهاده آید.

و در جمله مراد از مساقِ این حدیث آن بود که چنین پادشاهی بدین کتاب رغبت نمود. و چون مُلُکِ خراسان به امیرِ سدید ابوالحسن نصر بن احمد السامانی تَقَمُّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ رسید رودکی شاعر را مثال داد تا آن را در نظم آرد، که میلِ طبع ها به سخن منظوم بیش باشد. و آن پادشاه رضوان الله علیه از ملوک آلِ سامان به مزید بَسْطَتِ مخصوص بود و در نوبتِ او کومان و گورگان و طبرستان تا حدود دری و سپاهان در خَطَّهُ مُلُکِ سامانیان افزود و سی سال مدّت یافت و انواعِ تمتّع و برخورداری بدان پیوست. و اگر شَمَتی از احوالِ او إدراج کرده شود دراز گردد. و این کتاب را نیک عزیز شمردی و بر مطالعتِ آن مواظبت نمود. و دابشلم رای هندی که این جَمْع به فرمان او کرده اند و بیدپای برهمن که مصَنَّفِ اصل است را از جملهُ او بوده است، سمتِ پادشاهی داشته است و بدین کتاب کمالِ خِرَد و حَصَافَتِ رای می توان شناخت و آن جادوی ها که بیدپای برهمن کرده است در فراهم آوردنِ این مجموع و تلفیقاتِ نغزِ عجیب و وضع هایِ نادرِ غریب که او را اتفاق افتاده است از آن ظاهرتر است که هیچ تکلف را در ترکیبِ آن مجالِ وضعی تواند بود. چه هر که از خِرَد بهره ای دارد فضیلتِ آن بر وی پوشیده نگردد و آنکه از جمالِ عقلِ محجوبست خود به نزدیکِ اهل بصیرت معذور باشد:

نور موسی چگونه بیند کور؟! نطق عیسی چگونه داند کور؟!

و اگر در تقریرِ محاسنِ این کتاب مجلّدات پرداخته شود هنوز حقّ آن به واجبی گزارده نیاید، لکن ابرام از همه حدّ بگذشت و از آن موضع که به ذکرِ نوشروان رسیده آمده است تا اینجا سراسر حشو است و با سیاقِ کتاب البته مناسبتی ندارد؛ اما غرض آن بود تا شناخته گردد که حکمتِ همیشه عزیز بوده است، خاصّه به نزدیکِ ملوک و اعیان و الحقّ اگر در آن سعی پیوسته آید و مؤونتی تحمّل کرده شود ضایع و بی ثمرت نمانده است، زیرا که معرفتِ قوانینِ سیاست در جهاندارایِ اصلی معتبر است و بقایِ ذکر بر امتدادِ روزگار ذخیرتی نفیس و به هر بها که خریده شود رایگان نماید.

و این کتاب را پس از ترجمه ابن المقفع و نظمِ رودکی ترجها کرده اند و هر کس در میدانِ بیان بر اندازه مجالِ خود قدمی گزارده اند؛ لکن می نماید که مرادِ ایشان تقریرِ سَمَر و

تحریر حکایت بوده است نه تفهیم حکمت و موعظت، چه سخن نیک مُبَتَّر رانده‌اند و بر ایراد قصه اختصار نموده.

و در جمله، چون رغبتِ مردمان از مطالعتِ کتبِ تازی قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود بلکه مدروس شده، بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسطِ سخن و کشفِ اشاراتِ آن اِشباعی رود و آن را به آیات و اخبار و ابیات و امثال مؤکد گردانیده شود، تا این کتاب را که زبدهٔ چند هزار ساله است اِحيایی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند.

و هم بر این غلط افتتاح کرده شد و شرایطِ سخن‌آرایی در تضمینِ امثال و تلفیقِ ابیات و شرحِ رموز و اشارات تقدیم نموده آمد و ترجمه و تشبیهِ آن کرده شد و یک باب که بر ذکر بُرزویه طیب مقصور است و به بُزْجَمِهَر منسوب هر چه موجزتر پرداخته شد چه بنای آن بر حکایت است. و هر معنی که از پیرایهٔ سیاستِ کلی و حلیتِ حکمتِ اصلی عاقل باشد اگر کسی خواهد که به لباسِ عاریتی آن را بیاراید به هیچ تکلفِ جمال نگیرد و هرگاه که بر ناقدانِ حکیم و مُبرزانِ استاد گذرد به زیورِ او التفات نمایند و هرآینه در معرضِ فضیحت افتد. و آن اِطناب و مبالغهٔ مقرون به لطافتِ مُوازَدَت از داستان شیر و گاو آغاز افتاده است که اصلِ آنست و در بُستانِ علم و حکمت بر خوانندگانِ این کتاب از آنجا گشاده شود.

و چون بعضی پرداخته گشت ذکرِ آن به سَمْعِ مَبَارَكِ اَعْلٰی قاهری شاهانشاهی، اَسْمَعُ الله اَنفاسًا وَ اَنفَحَابًا^۱، رسید و جزوی چند به عَزَّ تَأَمَّلِ عَالِی مَشْرِف شد. از آنجا که کمالِ سخن‌شناسی و تمییزِ پادشاهانه است آن را پسندیده داشت و شرفِ اِحْماد و اِرتضایِ اِرْزانی فرمود و مثالی رسانیدند مبنی بر ابوابِ کرامت و تَمَنّیت و مقصور بر انواعِ بنده‌پروری و عاطفت که: هم بر این سیاقِ بیاید پرداخت و دیباچه را به اَلْقَابِ مَجْلَسِ مَاطَرُز گردانید؛ و این بنده را بدان قُوَّتِ دل و استظهار و سُرُوری و افتخار حاصل آمد و با دهشتِ هر چه تمام‌تر در این خدمت خوض نموده شد، که بندگان را از امتثالِ فرمان چاره نباشد؛ و اِلَّا جهانیان را مقرر است که بدیههٔ رای و اوّلِ فِکَرِ شاهانشاهِ دنیا، اَغْلٰی الله شَانَهُ وَ خَلَدَ مُلْكُهُ وَ

سلطنته^۱، نمودار عقل کل و راهبر روح قدس است، نه از تأمل اشارات و تجارب این کتاب خاطر انور قاهری را تشحیذی صورت توان کرد و نه از مطالعت این عبارات الفاظ دُرّ فشان شاهانشاهی را مددی تواند بود:

تحفه چگونه آدم نزدیک تو سخن؟! آب حیات تحفه کی آرد بسوی جان؟!۱

گل را چه نمود خیزد از ده سلاب زن؟! مه را چه ورغ بندد از صد چراغ دان؟!۲

اما بدین مثال این بنده و بنده زاده را تشرینی هر چه بزرگ تر و تربیتی هر چه تمام تر بود و مباهات و مفاخرت هر چه وافر تر افزود و ثواب آن روزگار هابیون اعلی را مُدّخَر گشت. و نیز اگر ملوک گذشته که نام ایشان در مقدمه این فصل آورده شده است از این نوع توفیقی یافتند و سخنان حکما را عزیز داشت تا ذکر ایشان از آن جهت بر وجه روزگار باقی ماند، امروز که زمانه در طاعت و فلك در متابعت رای و رایت خداوند عالم سلطان عادل اعظم شاهانشاه بنی آدم ولی التّعم مایک رقاب الأمم، اعلی الله رأیه و رأیته وَ نَصْرُ جُنْدِهِ وَ اَنْوِیْتَهُ^۲، آمده است و عین کامگاری و زمام جهانداری به عدل و رحمت و باس و سیاست ملکانه سپرده - و مزیت و رجحان این پادشاه دیندار در مکارم خاندان مبارک و فضایل ذات بی نظیر، بر پادشاهان عصر و ملوک دهر ماضی و باقی، از آن ظاهر تر است که بندگان رادر آن به اِطْنا ب و اسبابی حاجت افتد، که:

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو نارد چو نوار بمیدان روزگار

- هم این مثال داد و اسم و صیت نوبت میمون که روز بازار فضل و براعت است بر امتداد ایام مؤبد و محلّد گردانید. ایزد تبارک و تعالی نهایت همت ملوک عالم را مطلع دولت و تشییع اقبال و سعادت این پادشاه بنده پرور کند و انواع تمتع و برخورداری از موسم جوانی و ثمرات ملک ارزانی دارد، بِمَنْهٍ وَ زَخْمَیْهِ وَ خَوَیْهِ وَ قُوَّتِهِ^۳.

۱ - خدا مقام او را بلند گرداناد و ملک و پادشاهی را جاوید گرداناد!

۲ - خداوند نعمت ها، مالک و صاحب امت ها، خدا رأی و رعیت او را بلند کند و سپاه و درفش

او را یاری دهد! ۳ - به منت و رحمت و نیرو و کمکش.

مُفْتَحُ كِتَابِ بَر تَرِيبِ ابْنِ الْمُقَفَّعِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنین گوید ابوالحسن عَبدُاللهِ ابْنُ الْمُقَفَّعِ رَحْمَةُ اللهِ پَس از حَمْدِ باری غُزَّاسْمُهُ و درود بر سَیدِ الْمُرْسَلینِ عَلَیْهِ السَّلَامُ و اَلسَّلَامُ^۱ که ایزد تبارک و تعالی به کمالِ قدرت و حکمتِ عالم را بیافرید و آدمیان را به فضل و مَنّتِ خویش به مَزِیَّتِ عقل و رَحمَانِ خِرَد از دیگَر جانوران مُمَیز گردانید، زیرا که عقل بر اطلاقِ کلیدِ خیرات و پای بندِ سعادات است و مصالحِ معاش و معاد و دُوسَمِکامیِ دنیا و رستگاریِ آخرت بدو باز بسته است. و آن دو نوع است: غریزی که ایزد جَلَّ جَلالُهُ اَرزانی دارد؛ و مُکْتَسَب که از رویِ تجاربِ حاصل آید. و غریزی در مردم به منزلتِ آتش است در چوب و چنان که ظهورِ آن بی ادواتِ آتش زدن ممکن نباشد اثرِ این بی تجربیت و ممارست هم ظاهر نشود و حکما گفته اند که التَّجَارِبُ بِقَاحِ الْفَقُولِ^۲ و هر که از فیضِ آسمانی و عقلِ غریزی بَهْرُمَنْد شد و بر کسبِ هنر مواظبت نمود و در تجاربِ متقدِّمان تَأَمَّلِ عاقلانه واجب دید آرزوهای دنیا بیابد و در آخرت نیکبخت خیزد، وَ اللهُ أَهْدَى إِلَیْهِ مَا هُوَ أَتَوْضَحُ سَبِیلاً وَ أَتَأْشُدُ ذَلِیلاً^۳

و ببايد دانست که ایزد تعالی هر کار را سببی نهاده است و هر سبب را علّی و هر علّت را موضوعی و مدّتی، که حکمِ بدان متعلّق باشد و ایّامِ عمر و روزگارِ دولتِ یکی از مقبلان بدان آراسته گردد. و سبب و علّتِ ترجمهٔ این کتاب و نقلِ آن از هندوستان به پارسِ آن بود که باری غُزَّاسْمُهُ آن پادشاهِ عادلِ بختیار و شهریارِ عالمِ کامگار آنوشروان کسری بن قباد را خَفَّف اللهُ عَنْهُ از شعاعِ عقل و نورِ عدلِ حظّی و افرارزانی داشت و در معرفتِ کارها و شناختِ منازمِ آن رایِ صائب و فکرتِ ثاقبِ روزی کرد و افعال و اخلاقِ او را به تأییدِ آسمانی بیاراست، تا نَهْمَت به تحصیلِ علم و تتبّعِ اصول و فروعِ آن مصروف گردانید و در انواعِ آن به منزلتی رسید که هیچ پادشاه پس از وی آن مقام را در نتوانست یافت و آن

۱- سرور پیامبران بر او درود و سلام باد!! ۲- تجربه‌ها بارورکنندهٔ عقل‌هاست.

۳- خدا رهنماست بدانچه پیداترین راه است و راهبرترین راه‌شناس است.

دَرَجَتِ شَرِیف و رَتَبَتِ عالی را سزاوار و مُرَشَّح نتوانست گشت. و نَخُوبِ پادشاهی و هَمّتِ جهانگیری بدان مقرون شد تا اَغْلَبِ مَمَالِکِ دُنیا در ضَبطِ خویش آورد و جَبّارِینِ روزگار را در رِبْقَه طاعت و خدمت کشید و آنچه مطلوبِ جهانیان است از عَزّ دُنیا بیافت.

و در اِثْنای آن به سَمعِ او رسانیدند که در خَزاینِ مَمْلُوکِ هِنْد کتایبست که از زَبانِ مَرغان و بهایم و وحوش و طیور و حشرات جمع کرده اند و پادشاهان را در سیاستِ رعیت و بسطِ عدل و رَأْفَت و قَبَحِ خصمان و قَهَرِ دشمنان، بدان حاجت باشد و آن را عمده هر نیکی و سرمایه هر علم و راهبر هر منفعت و مفتاح هر حکمت می شناسند و چنان که مَمْلُوک را از آن فواید تواند بود اوساطِ مردمان را هم منافع حاصل تواند شد و آن را کتابِ کَلِیلَه و دِمنَه خوانند.

آن خَسرو عَادِل، هَمّت بر آن مقصور گردانید که آن را ببیند. و فرمود که مردی هنرمند باید طلبید که زَبانِ پارسی و هِنْدوی بداند و اجتهادِ او در علم شایع باشد، تا بدین مُهِم نامزد شود. مَدّتِ دِراَزِ بَطَلِیدند، آخرِ بَرزَوِیَه نامِ جَوانی نشان یافتند که این معانی در وی جمع بود و به صِناعتِ طبِ شِهرتی داشت. او را پیش خواند و فرمود که: پس از تَأَمُّلِ و استخارت و تدبّر و مشاورت ترا به مِهْمی بزرگ اختیار کرده ایم، چه حالِ خِرَد و کیاست تو معلوم است و حرصِ تو بر طَلَبِ علم و کَسبِ هنر مقرر. و می گویند که به هِنْدوستان چنین کتابی است و می خواهیم که بدین دِیارِ نَقْلِ افتد و دیگر کُتُبِ هِنْدوان بدان مضموم گردد. ساخته باید شد تا بدین کارِ پَرَوِی و به دَقایقِ استخراجِ آن مشغول شوی. و مالی خطیر در صَحبتِ تو حمل فرموده می آید تا هر نَفَقه و مَوْنَت که بدان حاجت افتد تکفّل کنی و اگر مَدّتِ مُقَامِ دِراَز شود و به زیادتِ حاجت افتد باز نمایی تا دیگر فرستاده آید، که تمامی خَزاینِ مادرِ آن مَبذول خواهد بود.

و آنگاه مثال داد تاروژی مسعود و طالعی میمون برای حرکتِ او تعیین کردند و او بر آن اختیار روان شد و در صَحبتِ او پنجاه صُره که هر یک ده هزار دینار بود حمل فرمود. و به مشایعتِ او با جملگی لشکر و بزرگانِ مُلکِ برفت.

و برزویه با نشاطِ تمام روی بدین مهم آورد و چون به مقصد پیوست گرد درگاهِ پادشاه و مجلس های علما و اشراف و محافلِ سِوقه و اوساطِ می گشت و از حالِ نزدیکانِ رای و مشاهیرِ شهر و فلاسفه می پرسید و به هر موضعِ اختلافی می ساخت و به رفق و مدارا بر همه جوانبِ زندگانی می کرد و فرامی نمود که برای طَلَبِ علمِ هَجرتی نموده است. و بر

سبیل شاگردی به هر جای می‌رفت. و اگر چه از هر علم بهره داشت نادان‌وار در آن خوضی می‌پیوست و از هر جنس فرصت می‌جُست و دوستان و رفیقان می‌گرفت و هر يك را به انواع آزمایش امتحان می‌کرد. اختیار او بر یکی از ایشان افتاد که به هُر و خِرَد مستثنی بود و دوستی و برادری را با او بغایت لطف و نهایت یگانگی رسانید تا به مدت اندازه‌ای و رویت و دوستی و شفقت او خود را معلوم گردانید و به حقیقت بشناخت که اگر کلید این راز به دست وی دهد و قفل این سر پیش وی بگشاید در آن جانب کرم و مروّت و حقّ صحبت و ممالحت را به رعایت رساند.

چون يك چندی بر این گذشت و قواعد مصادقت میان ایشان هر چه مستحکم‌تر شد و اهلّیت او این امانت و محرّمیّت او این سر را محقّق گشت در اِکرام او بیفزود و مبرّت‌های فراوان واجب دید. پس يك روز گفت: ای بذاذر، من غرض خویش تا این غایت بر تو پوشیده داشتم و عاقل را اشارت کفایت باشد؛

هندو جواب داد که: همچنین است و تو اگر چه مراد خویش مستور می‌داشتی من آثار آن می‌دیدم، لکن هوای تو به اظهار آن رخصت نداد. و اکنون که تو این مُبائت پیوستی اگر باز گویم از عیب دور باشد. و چون آفتاب روشن است که تو آمده‌ای تا نفایس ذخایر از ولایت ما ببری و پادشاه شهر خویش را به گنج‌های حکمت مستظهر گردانی و بنای آن بر مکر و خدیعت نهاده‌ای. اما من در صبر و مواظبت تو خیره مانده بودم و انتظار می‌کردم تا مگر در اثنای سخن از تو کلمه‌ای زاید که به اظهار مقصود ماند، البته اتفاق نیفتاد. و بدین تحفّظ و تیقّظ اعتقاد من در موالات تو صافی تر گشت، چه هیچ آفریده را چندین حزم و خِرَد و قِالک و تماسک نتواند بود [خاصّه] که در غربت و در میان قومی که نه ایشان او را شناسند و نه او بر عادات و اخلاق ایشان وقوف دارد. و عقل به هشت خصلت بتوان شناخت: اوّل رفق و حلم؛ و دوّم خویشان‌شناسی؛ و سوّم طاعت پادشاهان و طلب رضا و تحرّی فراغ ایشان؛ و چهارم شناختن موضع راز و وقوف بر محرّمیّت دوستان؛ و پنجم مبالغت در کتمان اسرار خویش و از آن دیگران؛ و ششم بر درگاه ملوک چاپلوسی و چرب‌زبانی کردن و اصحاب را به سخن نیکو به دست آوردن؛ و هفتم بر زبان خویش قادر بودن و سخن به قدر حاجت گفتن؛ و هشتم در محافل خاموشی را شعار ساختن و از اعلام چیزی که نپرسند و از اظهار آنچه به ندامت کشد احتراز لازم شردن. و هر که بدین خصال متحلّی گشت شاید که بر حاجت خویش پیروز گردد و در اتمام آنچه به

دوستان برگیرد اهتزاز نمایند.

و این معافی در تو جمع است و مقرّر شد که دوستی تو با من از برای این غرض بوده است، لکن هر که به چندین فضایل متحلّی باشد اگر در همه ابواب رضای او بسته آید و در آنچه به فراغ او پیوندد مبادرت نموده شود از طریقِ خِرَد دور نیفتد، هر چند این التماس هراس بر من مستولی گردانید، که بزرگ سخنی و عظیم خطری است.

چون برزویه بدید که هندو بر مکر او واقف گشت این سخن بر وی ردّ نکرد و جواب نرم و لطیف داد. گفت: من برای اظهار این سرّ فصولِ مُشَبَّع اندیشیده بودم و آن را اصول و فروع و اطراف و زوایا نهاده و میمنه و میسر و قلب و جناح آن را به حقوقِ صحبت و محالّت و سوابقِ اتّحاد و محالّصتِ بیاراسته و مقدّماتِ عهد و سواففِ موافق را طلیعه آن کرده و حرمتِ هجرت و وسیلّتِ غربت را مایه و ساقه گردانیده و بسیجیده آن شده که بر این تمهید در صحرای مباسطت آیم و حجابِ مخافت از پیکر مراد بردارم و به یمنِ ناصیت و برکتِ معونیت تو مظفّو و منصور گردم. لکن تو به يك اشارت بر کلیّات و جزویّاتِ فکر من واقف گشتی و از اشباع و اطناب مستغنی گردانید و به قضای حاجت و اجابتِ التماس زبان داد. از کرم و مروت تو همین سزید و امید من در صحبت و دوستی تو همین بود. و خردمند اگر به قلعتی ثِقّت افزاید که بِنِ لادِ آن هر چه مؤکدتر باشد و اساسِ آن هر چه مستحکم تر، یا به کوهی که از گردانیدن باد و ربودنِ آب در آن امین توان زیست، البته به عیبی منسوب نگردد.

هندو گفت: هیچ چیز به نزد يك اهلِ خِرَد در منزلتِ دوستی نتواند بود. و هر کجا عقیدت‌ها به مودّت آراسته گشت اگر در جان و مال با یکدیگر موا سازد و در آن انواعِ تکلف و تنوّق تقدیم افتد هنوز از وجوبِ قاصر باشد. اما مفتاح همه اغراض کتمانِ اسرار است و هر راز که ثالثی در آن محرم نشود هرآینه از شیاعتِ مصون ماند و باز آنکه به گوشِ سوّمی رسید بی‌شبهت در افواه افتد و بیش انکارِ آن صورت نیندد. و مثالی آن چون ابر بهاری است که در میانِ آسمان بپراگند و به هر طرف قطعه‌ای بماند، اگر کسی از آن اعلام دهد به ضرورت او را تصدیق واجب باید داشت، چه انکارِ آن در وهم و خِرَد ننگجد. و مرا از دوستی تو چندان مسرّت و ابتهاج حاصل است که هیچ چیز در موازنه آن نیاید، اما اگر کسی را بر این اطلاع افتد برادری ما چنان باطل گردد که تلافی آن به مال و متاع در امکان نیاید که ملك مادرشت خوی و خُردِ اِنگارش است، [بر گناه اندك عقوبتِ

بسیار فرماید، چون گناه بزرگ باشد پوشیده نماند که چه رود.]

برزویه گفت: قوی تر کنی بنای مودت را کتمان اسرار است و من در این کار محرم دیگر ندارم و اعتماد بر کرم عهد و حصافت تو مقصور داشته‌ام. و می‌توانم دانست که خطری بزرگست، اما به مروت و حریت آن لایق‌تر که مرا بدین آرزو برسانی و اگر از آن جهت رغبتی تحمل باید کرد سهل شهری و آن را از مؤونات مروت و مکرمات شناسی.

و ترا مقرر است که فاش گردانیدن این حدیث از جهت من ناممکن است، لکن توازن پیوستگان و یاران خویش می‌اندیشی، که اگر وقوف یابند ترا در خشم ملک افکنند. و غالب ظن آنست که خبری بیرون ننگند و شغلی نزیاد.

هندو اهتزاز نمود و کتاب‌ها بدو داد. و برزویه روزگار دراز با هراس تمام در نداشتن آن مشغول گردانید و مال بسیار در آن وجه نفقه کرد. و از این کتاب و دیگر کتب هندوان نسخت گرفت و معتمدی به نزدیک نوشزوان فرستاد و از صورت حال بپاگاهانید.

نوشزوان شادمان گشت و خواست که زودتر به حضرت اورسد تا حوادث ایام آن شادی را مُنْعَص نگرداند و بر فور بدو نامه فرمود و مثال داد که: در آن مسارعت باید نمود و قویدل و فسیح امل روی باز نهاد و آن کتب را عزیز داشت که خاطر به وصول آن نگران است و تدبیر بیرون آوردن آن بر قضیت عقل بیاید کرد، که خدای غَوْجَل^۱ بندگان عاقل را دوست دارد و عقل به تجارب و صبر و حرم جمال گیرد. و نامه را مهر کردند و به قاصد شهرد و تأکید رفت که از راه‌های شارع تحریر واجب بیند تا آن نامه به دست دشمنی نیفتد.

چندان که نامه به برزویه رسید بر سبیل تعجیل بازگشت و به حضرت پیوست. کسری را خبر کردند، در حال او را پیش خواند. برزویه شرط خدمت و رمین بوس بجای آورد و پرسش و تقریب تمام یافت. و کسری را به مشاهدت اثر رنج که در بشره برزویه بود رقتی هر چه تمام‌تر آورد و گفت: قویدل باش ای بنده نیک و بدان که خدمت تو محل مرضی یافتست و ثمرت و محمّدات آن متوجّه شده، باز باید گشت و یک هفته آسایش داد و آنگاه به درگاه حاضر آمد تا آنچه واجب باشد مثال دهیم.

چون روز هفتم بود بفرمود تا علما و اشراف حضرت را حاضر آوردند برزویه را